

The Rule of Honor

Mohammad 'Ali Mo'il¹, Mahdi Fallah²*

1. Ph.D Student, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Humanities, Khomein Branch, Islamic Azad University, Khomein, Iran
2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Theology, Shahid Mahallati Higher Education Complex, Qom, Iran

(Received: April 21, 2020; Accepted: August 16, 2020)

Abstract

The matter of "honor", even if it is only considered as an important and influential discussion in ethics, needs to be included in the process of issuing a religious and legal ruling in order to be practical. Jurisprudence, as the regulator of the actions of legally competent persons, with its rich resources in this field, [but] has not dealt with this issue independently, thoroughly and coherently. The existing rules and regulations of jurisprudence are usually negative and their contents mean minimal dignity and maintaining the status quo. There is no jurisprudential rule that invites and obliges all individual and social strata of the religious community to strive and take measures to promote dignity in all aspects. Due to this gap, the present fundamental research, with the aim of designing and applying the "rule of dignity" and by the method of inferring and analyzing the content of evidence, has dealt with four matters of the provisions of the rule, documents, applications and exceptions of this rule. According to this rule, any action that the dignity of the Muslim person and the Islamic society is subject to is obligatory, and in return, any action that leads to their humiliation is forbidden. This rule, with a wide range of topics, plays a decisive role in the protection of spiritual dignity and also, at the macro level, preserves and promotes the dignity and independence of Muslims and the Islamic community.

Keywords: Honor, Humiliation, Jurisprudential Rule, Honor Rule

* Corresponding Author, Email: alimoeel@gmail.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۱۲۳۶ - ۱۲۱۱ (مقاله پژوهشی)

قاعده عزت

محمدعلی معیل^{۱*}، مهدی فلاح^۲

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران
۲. استادیار، گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۶)

چکیده

مقوله «عزت» حتی اگر صرفاً بحثی مهم و اثرگذار در دانش اخلاق به‌شمار آید، لازم است به‌منظور نمود عملی، در روند صدور حکم شرعی و قانونی قرار گیرد. فقه - به‌عنوان تنظیم‌کننده افعال مکلفان - با دارا بودن منابع غنی در این زمینه، [اما] به‌صورت مستقل، متقن و منسجم به این موضوع پرداخته است؛ احکام و قواعد فقهی موجود معمولاً جنبه سلبی دارند و مفاد آنها به معنای عزتِ حداقلی و حفظ وضع موجود است؛ قاعده‌ای فقهی که تمام لایه‌های فردی و اجتماعی جامعه دینی را به تلاش و اتخاذ تدابیر برای ارتقای همه‌جانبه عزتمندی دعوت و الزام کند، وجود ندارد. با توجه به این خلأ، پژوهش بنیادی حاضر، با هدف طراحی و کاربردی‌سازی «قاعده عزت» و با روش استنباط و تحلیل محتوای ادله، به چهار مقوله مفاد قاعده، مستندات، تطبیقات و استثنائات قاعده مذکور پرداخته است. براساس این قاعده، هر اقدامی که عزت فرد مسلمان و جامعه اسلامی منوط به انجام آن باشد، واجب است و در مقابل، هر فعلی که به ذلت آنان منجر شود، حرام است. این قاعده، با شمول موضوعی گسترده، نقش تعیین‌کننده‌ای در صیانت از حیثیات معنوی ایفا می‌کند و نیز در سطح کلان، سبب حفظ و ارتقای عزت و استقلال مسلمانان و جامعه اسلامی می‌شود.

واژگان کلیدی

ذلت، عزت، قاعده فقهی، قاعده عزت.

۱. تبیین مسئله

بی‌شک انسان دارای «عزت» و شأنی است که چون بدان نیاز داشته، در نهاد وی به ودیعه گذاشته شده است. فرد و جامعه عزتمند می‌تواند مسیر خویش در راه رسیدن به اهداف را با اعتماد به نفس مضاعف و توان و قدرت بیشتر ادامه دهد. اگر کسی در درون احساس بی‌عزتی و بی‌شخصیتی کرد، مستعد گرایش به انحرافات و کج‌رفتاری‌های اجتماعی است، و نیز عدم عزت‌مداری ملت‌ها، موجب دست‌اندازی استعمارگران به دارایی‌های مربوط به عزت و شرافت آنها می‌شود، تنها یک ملت عزیز است که سلطه‌پذیر نیست و در مقابل فشارها مقاومت می‌کند و سر تعظیم فرود نمی‌آورد.

در عصر حاضر از سویی، با دنیاگرایی افراد و جوامع، مفهوم «لذت» در بعد فردی و «منفعت» در بعد اجتماعی و سیاسی مفاهیمی محوری شده و خطر از دست رفتن یا به حاشیه راندن عزت انسان و جوامع تهدید جدی است، تا آنجا که عده‌ای برای کسب لذت و منافع مادی از عزت خویش هزینه می‌کنند و دچار مراتبی از ذلت می‌گردند و از سوی دیگر، شیطان و جنودش (قدرت‌های استکباری) برای دستیابی به منافع و اهداف خود، عزت افراد و جوامع را هدف گرفته‌اند، چراکه فرد و جامعه ذلیل است که رام قدرت‌های مادی می‌شود و تن به خواسته‌های آنها می‌دهد.^۱

در چنین شرایطی، بی‌شک با بردن عزت فقط در مقوله اخلاقیات مشکل حل نخواهد شد و تهدید از بین نخواهد رفت؛ فقط تأیید یک حکم اخلاقی موجب جاری شدن آن در جامعه نمی‌شود؛ یک قاعده اخلاقی با قرار گرفتن در روند صدور فتوا و قانون، نمود عملی پیدا می‌کند، همچنان‌که مثلاً قاعده اخلاقی «قبیح دروغ» آثار کیفری و مدنی خود را در قواعد و احکامی چون «قاعده تدلیس»، «قاعده غرور»، «مجازات شهادت زور» و «حرمت شهادت زور» نشان داده است. بدون اندکی تردید، یکی از آسیب‌های جدی

۱. برای نمونه، فرعون، برای غلبه بر بنی‌اسرائیل، گروهی از آنها را به زبونی و ناتوانی و بردگی کشاند (ر.ک: قصص: ۴).

عزتمندی در تمام سطوح آن ناشی از فقدان قانونی محکم و مستقل در صیانت از آن است.

حال باید دید با این میزان از تأثیر عزت در فرد و اجتماع و تهدیدهایی که برای آن وجود دارد، قاعده عزت چه جایگاهی در دانش گسترده فقه دارد؟ به بیان دیگر، فقه، که متکفل و تنظیم‌کننده افعال مکلفان در تمام لایه‌های زندگی است، تا چه حد به موضوع حفظ عزت و جلوگیری از ذلت پرداخته است؟

با بررسی کتاب‌های فقهی، مشاهده می‌شود که با وجود عناوینی مانند «اذلال نفس»، «شان»، «حال الشرف» و «تحمیل مَنّت» در منابع فقهی و با صدور برخی احکام بر این اساس [که در ادامه خواهد آمد]، به صورت مستقل و منسجم به مقوله مهم فردی و اجتماعی «عزت» و «ذلت» پرداخته نشده است. قواعد و احکام موجود در این زمینه حالت ایستایی و به نوعی انفعال دارند و فرد و اجتماع را ملزم به تحرک و فعالیت برای حفظ و ارتقای عزت و جلوگیری از ذلت نمی‌کنند، هرچند این نکته که عزت مؤمن در طول عزت الهی است، سبب می‌شود به حفظ عزت و ممنوعیت اذلال نفس، بیش از پیش، توجه شود (ر.ک. نساء: ۱۳۹؛ یونس: ۶۵؛ فاطر: ۱۰؛ منافقون: ۸).

از مهم‌ترین مبانی فقهی تشکیل حکومت اسلامی، حفظ و ارتقای عزت مسلمانان و جامعه اسلامی است. اساساً، انقلاب اسلامی در ایران نشان داد که اسلام می‌تواند به یک ملت، سرافرازی و عزت دهد؛ یک ملت را از زیر بار فشار و تحمیل تحقیر بیگانگان، بیرون بکشد و به آنها قدرت دفاع از خود، عقاید و از هویت و شخصیت خود بدهد.

اینک، در چنین فضایی که حکومت اسلامی به برکت علمای اسلام و شهدا شکل گرفته است، بررسی مبانی علمی و دینی عزت در معارف و آموزه‌های اسلامی امری بایسته است، تا ثمرات آن به جهان اسلام، بلکه به مظلومان عالم ارائه شود و عزت و کرامت اسلامی و انسانی - که به دست قدرت‌های استکباری از آنها گرفته شده - احیا شود و به ملت‌ها بازگردد.

از همین رو، پژوهش حاضر گامی است برای پر کردن این خلأ، در راستای این اهداف

سامان یافته است و درصدد پاسخگویی به این پرسش مهم است که آیا قاعده‌ای در فقه تحت عنوان «قاعده عزت» قابل طراحی و اثبات است؟ پاسخ به این پرسش، به سبک علمی ارائه قواعد فقهی، در گرو پاسخ به چهار پرسش اساسی است: ۱. مفاد قاعده عزت چیست؟ ۲. مدرک یا مستندات آن کدام است؟ ۳. تطبیقات قاعده عزت چیست؟ و ۴. استثنائات قاعده کدام‌اند؟

۲. مفهوم‌شناسی

قاعده فقهی: برای قاعده فقهی تعاریف مختلفی ارائه شده است؛ محقق داماد در کتاب قواعد فقه، قاعده فقهی را فرمول بسیار کلی می‌داند که منشأ استنباط قوانین محدودتر است و به موردی ویژه اختصاص ندارند، بلکه مبنای قوانین مختلف و متعدد قرار می‌گیرد (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۲). برخی دیگر گفته‌اند: «القاعده عبارة عن الكبرى التي تثبت عن أدلتها الشرعية و تنطبق بنفسها على مصاديقها انطباق الكلي الطبيعي على مصاديقه كقاعده الطهارة» (مصطفوی، ۱۴۲۱ق: ۹)؛ قاعده فقهی عبارت است از کبری کلی که از دلیل‌های شرعی به دست می‌آید و بر موارد خود، منطبق می‌گردد به گونه انطباق کلی طبیعی بر افراد خود، مانند قاعده طهارت.

عزت: عزت در لغت، به معنای شایسته و قدرت و آنچه که متضمن معنای غلبه و قهر باشد، آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۳۷۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۳۸) و در فرهنگ قرآنی عبارت است از: «در دسترس نبودن، شکست‌ناپذیری و نفوذناپذیری» (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۲۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۶۹) برخی سعی کرده‌اند عزت را، از باب «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» با توجه به معنای ضد آن که ذلت و حقارت است تعریف کنند، چنانکه استاد مصطفوی می‌نویسد: «ذلت یک معنا دارد و آن حقارت و کوچکی در برابر آنچه برتر از اوست، همان‌طور که عزت برتری و چیرگی نسبت به دیگرانی است که از او پایین‌تر است» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۳۵۲).

معنای مختار در پژوهش حاضر معنای اخیر است، زیرا اولاً، در عرف از شنیدن کلمه

«عزت»، دلیل و خوار و تحقیر نشدن به ذهن متبادر است و جایگاه عرف در فقه بر کسی پوشیده نیست؛ ثانیاً یکی از ویژگی‌های قواعد فقهی مشترک بودن اجرای آن بین مجتهد و مقلد است، برخلاف قاعدهٔ اصولی که مختص به مجتهد است (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۵۴۵)

قاعدهٔ عزت: این قاعده با استناد به آیهٔ عزت، روایات معتبر و عقل می‌گوید: «عزت و حفظ آن برای مسلمان، مسلمانان و جامعهٔ اسلامی واجب است و در مقابل، هرگونه ذلت برای آنها حرام است.»

آنچه در پی می‌آید تحلیل دقیق و پژوهشی قاعدهٔ عزت براساس مفاد، مستندات و تطبیقات است.

۲.۱. مفاد قاعده

منظور از قاعدهٔ عزت این است که خداوند متعال تشریح فرموده افعال و اعمال مسلمانان و جامعهٔ اسلامی باید مطابق عزت آنها باشد و مسلمانان و جامعهٔ اسلامی همواره باید عزیز باشند و اسلام به مسلمانان اجازهٔ صدور هیچ اقدامی که ذلت آنها را در پی داشته باشد، نداده است. بنابراین هیچ‌کس حق ندارد دست به عملی بزند که با عزت خودش یا مسلمان دیگر یا جامعهٔ اسلامی مغایر باشد و سبب ذلت خودش یا دیگران گردد، چنین اقدامی الهی نیست و به اقتضای این قاعده نباید انجام پذیرد. برای نمونه، اجیر شدن، مستأجر شدن یا قرض گرفتن مسلمان از کسی که علم وجود دارد به اینکه اهل ذلیل کردن دیگران می‌باشد ممنوع است، هرچند اصل این کار - بدون علم به ذلیل شدن - شرعاً جایز باشد. از این رو، قاعدهٔ عزت بر ادلهٔ اولیهٔ متکفل احکام واقعی، حکومت دارد. همان‌طور که قواعد «لاضرر و لااضرار» و «لاخرج» بر ادلهٔ تولیت، حکومت دارند.

این تقریر از مفاد قاعده مشمول نکاتی است که بر آنها تأکید می‌شود:

الف) مفاد قاعدهٔ عزت فقط نهی ذلت از ذلیل‌شونده نمی‌کند؛ آنچه مضمون این قاعده

است، نهی ذلیل شدن و ذلیل کردن است. [توجه به عبارت اذلال نفس در روایات]

ب) مفاد قاعده تنها حکم تکلیفی (حرمت) یا حکم وضعی (فساد و ابطال) نیست، بلکه

هر دو جنبهٔ مطلوب قانونگذار در تشریح این قاعده بوده است. [دلیل این ادعا خواهد آمد]

بنابر این نکته، انجام آنچه موجب ذلت گردد، نه تنها مبعوض و مورد نهی شارع است و انجام آن سبب استحقاق عقاب است (حکم تکلیفی)، بلکه اگر در مثل معامله یا انتخاب و انتصاب انجام شود، باطل بوده و شارع مقدس آن را به رسمیت نمی‌شناسد (حکم وضعی).
 (ج) [طبق قاعده اولویت،] نهی از ذلت مسلمانان و جامعه یا کشور اسلامی نیز از مفاد قاعده شمرده می‌شود.

بنابر این نکته، انجام هر اقدامی که پیامدش ذلت مسلمانان یا جامعه و کشور اسلامی شود، این عمل ممنوع خواهد بود؛ هرچند برای گروهی یا افرادی از مجموعه مسلمانان ذلت‌آور نباشد.

(د) قاعده عزت دارای یک مرتبه واجب و یک مرتبه مستحب است؛ مرتبه واجبش آن است که هر اقدام و عملی که جلوی ذلت مسلمان، مسلمانان و جامعه اسلامی را بگیرد یا عزت آنان وابسته به انجام آن باشد، واجب و هر اقدام و عملی که سبب افزایش عزت آنها گردد، مستحب است.

۲.۲. مستندات قاعده عزت

قاعده عزت به سه دلیل از ادله اربعه (قرآن، حدیث، عقل) قابل استناد است، اما مقبول‌ترین، گویاترین و گسترده‌ترین سند حدیث است، به نحوی که عبارات به‌کاررفته در قاعده از عبارات حدیثی آن انتخاب شده است؛ از این رو، با مروری بر سایر ادله، بحث با تفصیل بیشتر در مورد سند حدیثی آن دنبال می‌شود.

الف) قرآن. آیه «...وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (منافقون: ۸)؛ عزت مخصوص خدا و رسولش و اهل ایمان است»، یکی از ادله اثبات قاعده عزت است.

در مفاد این آیه سه نظریه عمده وجود دارد:

۱. این قسمت از آیه، با توجه به شأن نزول آیه، ناظر به جوابی است در مقابل منافقان که خود را عزیز و پیامبر(ص) را ذلیل شمرده‌اند و در صدد بیان اختصاص عزت به جبهه حق (خداوند و رسولش و اهل ایمان) است. شاهد این احتمال عبارت «لَسِنُ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ»

لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» است که قبل از جمله مورد بحث آمده است، بلکه می‌توان مجموعه آیه را شاهد این نظریه دانست؛ «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (منافقون: ۸)؛ آنها می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند، درحالی‌که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند» (رک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۸: ۱۲۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۸: ۱۵۶)

۲. آیه ناظر بر این مطلب است که همه عزت‌ها تکویناً به خداوند متعال و رسولش و اهل ایمان (جبهه حق) اختصاص دارد؛ پس مفاد آیه خبر از یک واقعیت یا حقیقت تکوینی می‌دهد مبنی بر اینکه همه عزت‌ها به صورت پایدار [نه موقتی و زودگذر] و واقعی [نه کاذب] در اصل مخصوص جبهه حق است، هرچند ممکن است مدتی در ظاهر و به صورت کاذب در جبهه باطل مشاهده شود (ثروت و قدرت مادی و...)؛ شاهد این نظریه غیر از وجود معانی گوناگون برای عزت در آیات متعدد قرآن کریم (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۲۲) و «ال» استغراق کلمه «العزة» در این آیه، عبارت است از: عمومات آیه «... وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹) و روایت عبدالمؤمن انصاری است. در این روایت آمده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْفُلْحَاحَ فِي الْآخِرَةِ وَالْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ ثُمَّ قَرَأَ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَرَأَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۵۲)؛ امام باقر(ع) فرمود: همانا خداوند به مؤمن سه خصلت داده است: عزت در دنیا و رستگاری در آخرت و هیبت در دل‌های ستمگران، سپس این آیه را قرائت کرد: «عزّت مخصوص خداوند و پیامبرانش و مؤمنان است» و این آیه را قرائت کرد: «به تحقیق مؤمنان رستگار شدند... تا آنان در بهشت جاویدان هستند». (رک: طبرسی، ۱۳۹۵ق، ج ۱۰: ۴۴۴ و ۴۴۵؛ مشهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۳: ۲۷۰؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۳۳۶).

۳. علاوه بر آنچه در اندیشه‌های اول و دوم بیان شد، آیه ناظر بر جهت تشریح نیز است و بر جنبه ایجابی قاعده یعنی وجوب عزت برای مسلمانان و جامعه اسلامی دلالت دارد. کسی که در مقام امر و نهی و قانونگذاری است، عزتش به این است که مطاع باشد.

از این رو، منافاتی ندارد که تکویناً خداوند و رسولش و اهل ایمان صاحب عزت بوده و تشریحاً هم عزیز باشند. به بیان دیگر، خداوند و رسولش در مقام تشریح در راستای عزت قانونگذاری کنند و اهل ایمان نیز با عمل به آن قوانین به مقام عزت دست یابند، این یعنی همان بخش اول یا جنبه ایجابی قاعده عزت. به این ترتیب، آیه می‌تواند هم جنبه تکوینی و هم جنبه تشریحی داشته باشد. افزون‌براین، عموم تعلیل روایات مسند به این آیه در قاعده - که در ادامه خواهد آمد - خود دلیلی محکم مبنی بر صحت اندیشه سوم است.

در نهایت، به نظر می‌رسد اطلاق آیه [و عدم ذکر متعلق خاص برای عزت] اقتضا می‌کند که آیه بر اندیشه سوم حمل شود؛ این حمل موافق عمل عده‌ای از فقها که برای لزوم حفظ عزت به این آیه استناد کرده‌اند [و در ادامه خواهد آمد] و نیز موافق شمول و عموم آیه نیز است، بنابراین مفاد آیه این خواهد شد: «...و لله العزه و لرسوله وللمؤمنین تکویناً و تشریحاً».

نتیجه این پژوهش پذیرش تمسک به آیه، برای اثبات بخش اول قاعده [و جوب عزت] است.

(ب) حدیث. ۱. صحیح سماعه:

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ يَرَقَوْلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَاهُنَا «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ» يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا يُعِزُّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۵)

سماعه گوید: امام صادق (ع) فرمود: خداوند عزوجل تمامی کارهای مؤمن را به خودش سپرده است، ولی این اجازه را به او نداده است که خود را خوار و ذلیل کند؛ مگر نشنیده‌ای که خداوند عزوجل می‌فرماید: «عزت تنها برای خدا و رسولش و مؤمنان است». بنابراین شایسته و صحیح است که مؤمن عزیز باشد و ذلیل نگردد. خداوند او را با ایمان و اسلام عزیز می‌گرداند.^۱

۱. دو حدیث دیگر با اندک تفاوت در عبارت پایانی نیز با روایان متفاوت در کنار این حدیث در اصول کافی آمده است.

در حجیت این حدیث از حیث سند، با توجه به صحیحه و مسندبودنش خدشه‌ای نیست؛ نجاشی در مورد سماعه عبارت ثقه ثقه را به کار برده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۱۹۳)، اما از حیث دلالت بر مفاد قاعده، این حدیث چون دلیل بودن مؤمن را تشریحاً از حوزه اختیار مؤمن خارج کرده است، اگر مؤمنی خود را ذلیل کند، خلاف شرع مرتکب شده است؛ بنابراین این کار حرام خواهد بود.

لفظ «ینبغی له» با اینکه دلالتش اعم از استحباب و وجوب می‌تواند باشد، اما به قرینه اول حدیث؛ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ؛ خداوند عزوجل تمامی کارهای مؤمن را به خودش سپرده است، ولی این اجازه را به او نداده است که خود را خوار و ذلیل کند». در اینجا دلالت بر وجوب دارد؛ یعنی واجب است اهل ایمان عزیز باشند و ذلیل نباشند.

توضیح مطلب اینکه، درباره دلالت «ینبغی» سه نظریه وجود دارد:

الف) ظهور ینبغی در وجوب: مرحوم خوبی در مثل «ینبغی» همان مبنای اصولی خود را تطبیق کرده است؛ یعنی «ینبغی» مشتمل بر طلب است و از طرفی ترخیص در ترک نیز ندارد. پس، وجوب محقق می‌شود. بعضی علما «ینبغی» را استحباب مؤکد معنا می‌کنند، اما مرحوم خوبی این سخن را نپذیرفته است، چراکه معنای لغوی «ینبغی» یتیسر است، یعنی «جا دارد» و «جایگاه دارد» که از این معنا طلب فعل و مطلوب بودن مستفاد است. از طرفی، خطابات بر همان معنای لغوی وارد شده‌اند. پس، با توجه به تطبیق مبنای ایشان، از «ینبغی» وجوب استفاده می‌شود (ر.ک: خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۸۱).

ب) عدم ظهور در وجوب به خاطر استشمام غیر الزام: ینبغی دلالت بر وجوب ندارند و موضوع حکم عقل به ایجاب قرار نمی‌گیرند، زیرا طلبی موضوع حکم عقل به ایجاب است که بوی استحباب ندهد و نکته استحبابی در آن نباشد. واضح است که «ینبغی» ترخیص در ترک دارد، زیرا در فارسی به معنای «سزاوار» است؛ «ینبغی» از بَغَى به معنای «خواستن» است، اما خواستنی که [مثلاً] متضمن آرزو داشتن نباشد یا از آن چنین معنایی برنیاید که میل دارم که این کار انجام شود و نیز از بعضی از اهل لغت (طریحی، ۱۴۱۶ق،

ج ۱: ۵۵) «يَنْبَغِي» به معنای «يَحْسُنُ» نقل شده است. از این رو، گفته می‌شود که این عنوان موضوع برای حکم عقل به وجوب قرار نمی‌گیرد.

ج) **دلالت اعمی «يَنْبَغِي» و تشخیص معنا با قرینه: «يَنْبَغِي»** به معنای «يَتِمَكَّنُ» نیست، بلکه با مراجعه به موارد استعمال روشن می‌شود که «يَنْبَغِي» به معنای «مطابق قاعده بودن» است. از این رو، موارد آن به اختلاف الزامی بودن یا نبودن قانون اختلاف پیدا می‌کند. بدین معنا که گاهی مطلبی مطابق با قانون اخلاقی و گاهی مطابق با مستحبات است؛ گاهی نیز جنبه الزامی دارد. در دو صورت اول دلالت بر الزام ندارد، ولكن در صورت سوم دال بر الزام است. افزون بر این، با توجه به آیات قرآن (فرقان: ۸؛ مریم: ۹۲؛ یس: ۴۰ و ۶۹) لفظ «ينبغي» ظهور در استحباب ندارد و اعم از وجوب و استحباب است. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۱۸). از این رو، موارد استعمال آن نیز به اختلاف الزامی بودن یا نبودن قانون اختلاف پیدا می‌کند و باید به قراین مراجعه کرد.

طبق نظریه اول و سوم دلالت حدیث بر قاعده عزت ثابت است، اما حتی اگر نظریه دوم صحیح باشد باز با توجه به قرینه موجود در صدر حدیث اجازه دلالت حدیث بر استحباب وجود ندارد، چون فقها با وجود قرینه دال بر وجوب، «يَنْبَغِي» را الزام‌آور دانسته‌اند. برای نمونه به موردی از این دست اشاره می‌شود:

صحيحه معاوية بن عمار؛ «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَنْبَغِي لِلصَّرُورَةِ أَنْ يَحْلِقَ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَإِنْ شَاءَ قَصَّرَ وَ إِنْ شَاءَ حَلَقَ قَالَ وَ إِذَا لَبَدَ شَعْرَهُ أَوْ عَقَصَهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ الْحَلْقَ وَ لَيْسَ لَهُ التَّقْصِيرُ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۵: ۱۸)؛ معاوية بن عمار گوید: امام صادق(ع) فرمود: کسی که برای اولین بار به حج آمده باید سرش را بتراشد و اگر پیشتر حج انجام داده، اگر بخواهد، کوتاه می‌کند و بخواهد، سرش را می‌تراشد.» [و] فرمود: «و اگر موهایش به هم پیوسته و یا بافته باشند، باید سرش را بتراشید و نباید تقصیر نماید.»

صاحب جواهر، صاحب حدائق و بزرگان دیگری از فقها بعد از نقل این روایت نظرشان بر این است که دلالت بر وجوب حلق بر سروره دارد، زیرا اگرچه در صدر روایت، کلمه «ينبغي» آمده، ولی با توجه به جمله بعدی روشن می‌شود که این کلمه بر

و جوب دلالت دارد؛ چون در مقابل سروره، برای کسی که حج انجام داده، تخییر میان قصر و حلق را آورده است. از این رو، با توجه به تفصیل میان سروره و کسی که حج گزارده، روشن می‌شود که سروره مختار نیست؛ چون اگر سروره مختار بود، تفصیل میان سروره و غیر سروره وجهی نداشت، زیرا برای غیر سروره حلق مستحب است و حلق به اختیار اوست (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۷: ۲۲۴؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲: ۳۵۷؛ نجفی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹: ۲۳۵ و ۲۳۶؛ محقق داماد، ۱۴۰۱ق، ج ۳: ۳۲۴)

۲. حدیث ابی بصیر

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْ لَالَ نَفْسِهِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۶۳)؛ ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی هر چیزی جز خوار و ذلیل ساختن خویشتن را به مؤمن سپرده است.

راویان موجود در سند روایت به جز عثمان بن عیسی - که زمانی واقفی بوده و بعداً مذهب صحیح را اختیار کرده - همه از اجلاء هستند. از این رو، حدیث صحیح یا موثقه است، حتی اگر روایت موثقه هم باشد، باز به علت معارض نداشتن می‌توان به مفاد آن یعنی حرمت این که از مؤمن فعلی سرزند که سبب ذلتش شود - به بیانی که ذیل روایت اول آمد - عمل کرد.

۳. صحاح ابن خنیس

الف) أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ أَدَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ وَ لِيَأْمَنُ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۶۹).

معلى بن خنیس می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: خداوند بزرگ فرموده است: کسی که بنده مؤمن مرا خوار گرداند، بداند که با جنگی بزرگ از سوی من روبه‌رو

شده است، و کسی که بنده مؤمن مرا گرامی دارد از خشم من در امان خواهد بود.

(ب) وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ اسْتَدَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ. (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۷۰).

... امام صادق(ع) می‌فرماید که پیامبر(ص) فرمود: خدای عزوجل فرموده است: هر که بنده مؤمن مرا خوار نماید آشکارا به جنگ با من برخاسته است.

(ج) وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَابَدَنِي مَنْ أَدَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۷۱).

... از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: خدای عزوجل فرموده: آشکارا به جنگ با من برخاسته آن کس که بنده مؤمن مرا خوار کند.

ذیل روایت بالا این‌گونه آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عِقَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ نَحْوَهُ» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۷۱). مراد از این عبارت این است که همین روایت با سلسله سند متفاوت از حسن بن محبوب نیز نقل شده است.

حدیث قبلی حرمت اذلال نفس را بیان می‌کرد، اما این صحاح با عبارات «لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي»، «فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»، «قَدْ نَابَدَنِي» از سوی خداوند متعال، با شدت و غلظت ظهور در حرمت تذلیل مؤمنان دارد.

۱.۲.۲. دلالت جملات خبری

توجه به این مطلب در دلالت احادیثی که بیان شد، حائز اهمیت است؛ جملاتی که حاوی اراده تشریحی شارع مقدس است، نوعاً به صورت امر و نهی، انشا می‌شود، اما گاهی گزاره‌های خبری هم مفید حکم تکلیفی مناسب مقام صدور است. اگر موضوع جمله خبری فعل اختیاری انسان باشد، هرچند به صورت خبری بیان شده است، ولی حکایت

از فعل مطلوب شارع دارد. در این گونه موارد، گزاره از نظر ادبی خبری است، ولی کاربرد انشایی دارد. گفته شده است ظهور این گونه جملات در وجوب یا حرمت بیشتر و شدیدتر از جمله انشایی است، زیرا حقیقت جمله خبری اخبار از تحقق فعل به ادعای حتمیت وقوع امتثال آن از مکلف است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۴۷۹ و ۴۸۰؛ قمی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۹۱؛ مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۱: ۶۴ و ۱۱۴).

از این رو، گزاره‌های خبری در احادیث مذکور مفید حکم تکلیفی مناسب مقام است و این نحوه بیان در روایات در نهایت، به ممنوعیت ذلت اشعار دارد.^۱

روایاتی از این دست نشان می‌دهد که حیثیات معنوی و عزت در حوزه اختیار اشخاص قرار ندارد. بر این اساس، یکی از مهم‌ترین حدود آزادی شخص و مسئولان جامعه اسلامی در حوزه حریم خصوصی و حوزه‌های مدیریت امور جامعه، نکشاندن خود و جامعه به وادی ذلت است. از این رو، هتک عزت مؤمن حتی به دست خود او جایز نیست، چه اینکه مسئله عزت به شخص تفویض نشده و اساساً، عزت شخص در قبضه قدرت او نیست تا بتواند آن را تفویض کند یا نسبت به معامله بر سر آن اقدام کند.

استفاده نهی از این گونه قضایای خبری در روایات تا آنجا پیش می‌رود که اگر قرارداد یا عملی برخلاف مفاد قاعده عزت واقع شده باشد، فاسد و بی اعتبار باشد، زیرا نهی در معاملات مقتضی فساد است. به علاوه سیاق این گونه روایات نشان می‌دهد شارع مقدس در این موارد درصدد صیانت از گوهر ناب عزت در مقابل ذلت در جغرافیای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی مسلمانان است که می‌توان آن را «قاعده عزت» نام نهاد. بدیهی است هر نوع عملی که برخلاف این قاعده صورت پذیرد، مشروعیت ندارد و اثری بر آن مترتب نیست. از این رو، این گونه روایات حاوی این مطلب است که عزت در سطح کلان که به جامعه اسلامی و مسلمانان مربوط می‌شود، و در سطح خرد، یعنی شخص مؤمن، در حوزه اختیار اشخاص قرار ندارد؛ به تعبیر دیگر، این امور در طول عزت

۱. کلّ مورد يستلزم ذلك فهو محكوم بالحرمة من جهة الإذلال (جمعی از مؤلفان، بی تا، ج ۱۹: ۷۶).

الهی بوده و به نوعی تشریح شده‌اند که از هرگونه تعرضی مصون بوده و اراده اشخاص از ساحت آن دور باشد.

۲.۲.۲. روایات هم‌مفهوم

مراد از مستند روایی هم‌مفهوم روایتی است که از نظر معنا و مفهوم می‌تواند مدرک و دلیل اعتبار قاعده عزت به‌شمار آید، هرچند در آنها عناوین «عزت» و «ذلت» وجود ندارد. چند مورد از این روایات بدین شرح‌اند:

۱. ثِقَةُ الْإِسْلَامِ فِي الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ حَفْصِ الْمُؤَدِّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَصْحَابِهِ: وَعَلَيْكُمْ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مَنْ حَقَّرَهُمْ وَتَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ زَلَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَهُ حَاقِرٌ مَاقِتٌ وَقَالَ أَبُوْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَنِي رَبِّي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ حَقَّرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الْمَقْتَّ مِنْهُ وَالْمَحَقَّرَةَ حَتَّى يَمُقَّتَهُ النَّاسُ وَاللَّهُ لَهُ أَشَدُّ مَقْتًا الْخَبَرُ (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹: ۱۰۴)... بر شما باد به دوستی مستمندان مسلمان، زیرا هر کس آنان را تحقیر کند و بر آنها تکبر ورزد، به‌راستی که از دین خدا لغزیده و خدا تحقیرکننده و زبون‌کننده اوست و پدر ما رسول خدا(ص) فرموده: «پروردگرم به من دستور داده است که مستمندان مسلمان را دوست بدارم و بدانید هر که مسلمانی را خوار شمرد خدا از جانب خویش بر وی بدخواهی و زبونی برفکند تا جایی که مردم نیز بدخواه او خواهند شد و خدا برای او بدخواه‌تر خواهد بود.»

۲. وَ فِي عِيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدٍ تَقَدَّمَتْ فِي إِسْبَاغِ الْوُضُوءِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ حَقَّرَهُ لِفَقْرِهِ وَقَلَّ ذَاتِ يَدِهِ - شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَفْضَحُهُ (عاملي، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۶۶)؛ با اسناد نقل شده امام رضا(ع) فرمود که فرستاده خدا(ص) فرمود: هر کس مرد یا زن مؤمنی را، به سبب فقر و تنگدستی وی، خوار و کوچک شمارد، خداوند متعال روز قیامت او را مشهور و سپس رسوا می‌سازد.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبَّسَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ

مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ وَ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ جَمِيعاً عَنِ الرِّضَا عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمِ نَحْوَهُ (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲: ۲۶۷)؛ مراد از این عبارت این است: همین روایت با سلسله سند متفاوت نیز نقل شده است.

۳. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ (ورام، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۳۱)؛ هیچ مسلمانی را خوار و حقیر مشمار؛ زیرا کوچک آنان هم نزد خداوند بزرگ است.

۴. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ...حَسْبُ ابْنِ آدَمَ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يُحَقِّرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ (ورام، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۲۲)؛ در بدی فرزند آدم همین بس که برادر مسلمان خود را تحقیر کند.

۳. سیره معصومین (ع)

معصومین (ع) برای حفظ و ارتقای عزت افراد و جامعه اسلامی و همچنین، برای جلوگیری از ذلت اقدامات مهمی انجام دادند که باید از آنها تأسی جست. به بخشی از آن در زیر اشاره می شود:

- مبارزه با تبعیض نژادی و طبقاتی با گسترش عدالت و برادری در جامعه اسلامی؛
- درخواست عزل والیان و کارگزارانی که بر مردم سخت می گرفتند و آنان را خوار و ذلیل می کردند؛

- انقلاب و قیام بر ضد طاغوت و ظلم ستیزی، مانند قیام تاریخی اباعبدالله (ع)؛
- پرهیز و بیم دادن مردم از بروز اختلافات داخلی برای به خطر نیفتادن عزت اسلامی، مانند عدم اقدام جدی حضرت امیر (ع) برای اکتساب حاکمیت، بعد از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام؛

- تربیت شاگردان و تقویت بنیه علمی شیعیان و مسلمانان، به عنوان عاملی مهم در راستای عزت مسلمین؛

- تلاش برای نهادینه کردن فرهنگ کار در جامعه در قول و عمل [تا هرکس از دسترنج خود ارتزاق کند و سربرار دیگران نباشد، زیرا عزت مسلمان در گرو کار و تلاش اوست].

- سیره عملی پیشوایان معصوم در انفاق مخفیانه برای حفظ عزت افراد.

ج) عقل

عقل سند دیگر قاعده عزت است. برای توضیح بیشتر به دو نکته اشاره می‌شود:

الف) بی‌شک عقل با شناخت موضوع (عزت و ذلت) و منافع عزتمندی و مفسد ذلت، تردیدی در لزوم حفظ عزت، و ناروایی و قبح اعمال ذلت‌آور نمی‌نماید و از آنجا که این درک عقلی، در سلسله علل احکام است،^۱ داخل در قاعده ملازمه «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» است و به وسیله آن، حکم شرعی کشف و اثبات می‌شود، و شبهه توقیفی بودن احکام شرع و ناتوانایی عقل برای درک ملاکات احکام شرع را ندارد.

ب) چون عقل حکم می‌کند که «دفع ضرر احتمالی عقلاً واجب است»، از این رو، در بحث عزت و ذلت، به حکم عقل باید فرد و اجتماع انجام دادن هر اقدامی را که انجام ندادن آن موجب ذلتشان می‌شود، بر خود واجب بدانند و این همان قاعده عزت است. مثلاً، بر آوردن نیازی که در آینده پیدا می‌کنند و دیگران برآورنده آن نیستند یا با خوار و خفیف کردن یا گرفتن امتیازهای سنگین، حاضر به تأمینش هستند، بر فرد و جامعه واجب می‌شود.

عقل به دلیل اینکه اولاً، سندیتش برای کشف حکم شرعی - فی الجمله - اقبالیت عامی دارد (ر.ک: علیدوست، ۱۳۸۱: ۱۹ و ۲۰)؛ ثانیاً، قطعی که در موضوع مورد بحث دارد، می‌تواند سندی قوی در افتا به مضمون این قاعده برای فقیه محسوب شود، بی‌شک بعد از روایات این باب، بهترین دلیل برای اثبات قاعده عزت است.

۱. هر گاه عقل از راهی جز درک خود، به حکم شرع دست یابد، نمی‌تواند به مناط آن پی ببرد و به داوری آن پردازد، چون درک عقل معلول و پس از حکم شرع است [در اصطلاح اصولیون درک عقل در سلسله معالیل احکام است]، اما هر گاه عقل ملاک و مناط فعلی را که همان مفسده و مصلحت است بفهمد [به اصطلاح، عقل در سلسله علل باشد] و در این درک قطع داشته باشد، باید اقتضای آن را به عنوان حکم شرعی قبول کرد (ر.ک: علیدوست، ۱۳۸۱: ۱۴۲ و ۱۴۳).

۴. قیاس اولویت

قیاس اولویت، در صورت تکمیل عناصر، از جمله روش‌هایی است که به قطع ما را به حکم تکلیفی شرعی رهنمون می‌سازد. حکم این قاعده از قیاس اولویت نیز به دست می‌آید.

بعضی از فتاوی‌ای فقهی در این زمینه راهگشاست. برخی فقیهان اذن در اتلاف نفس و عضو را شرعاً جایز نمی‌دانند (اصفهانی، ۱۴۰۹ق: ۲۸۴). با فرض اهمیت بیشتر حیثیات معنوی و عزت نسبت به حیثیات جسمانی، می‌توان نتیجه گرفت که به طریق اولی، اذن در از بین بردن عزت یا عملی که با آن ملازمه دارد، جایز نخواهد بود. بنابراین اولاً، افراد در انجام این عمل و اذن در انجام آن اختیاری ندارند، ثانیاً، قراردادهایی که در این زمینه منعقد می‌شود، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود؛ چه اینکه نهی شارع در چنین مواردی متوجه مُسَبَّب است که با فساد عمل واقع شده ملازمه دارد.

ملاک این قاعده را می‌توان در روایاتی یافت که براساس آنها، هیچ‌کدام از حیثیات مربوط به شخص، هم‌وزن حیثیات معنوی و عزت وی نیستند. امیرالمؤمنین (ع) در این باره می‌فرماید: «گرامی دار نفست را از هر زبونی و پستی، هرچند تو را به نعمت‌های بی‌شمار رساند، زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش صرف می‌کنی عوض نخواهی یافت» (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۳۴۴)؛ بنابراین تحصیل مال و نظایر آن در ازای از دست دادن عزت، نوعی معامله سفهی و خارج از ضوابط عقلانی و شرعی است.

۵. تطبیقات قاعده

در ابواب مختلف فقه، موارد متعددی یافت می‌شود که حکمی فقهی بر مبنای حفظ عزت و نفی ذلت صادر شده است. برای نمونه، به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱. صاحب انوار الفقاهه، ذیل بحث تیمم، برای کسی که باید برای وضو به وسیله ابزار استخراج آب، به آب دسترسی پیدا کند تا وضو گیرد، طلب عاریه این ابزار را واجب نمی‌داند؛ چراکه موجب ذلت و خفت نفس خواهد شد. (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق: ۶۸).
۲. فروشنده طلبکار می‌تواند برای وصول طلبش به مُفلس رجوع کند و با فسخ معامله،

عین مالش را بگیرد. این حق رجوع و فسخ معامله، با دادن بدهی توسط سایر طلبکاران از بین نمی‌رود؛ چون در این پرداخت، نوعی منت هست. (حلی [علامه]، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۴۷). روشن است که منت‌پذیری از مصادیق بارز ذلت نفس است.

۳. اگر یکی از اولیای میت پیشنهاد پرداخت هزینه کفن را [شخصاً] بدهد، برای اینکه بقیه اولیا زیر بار منت نروند، از او پذیرفته نیست و از مال خود میت پرداخت می‌شود. (محقق حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۳۶).

۴. ابراء عقد است نه ایقاع؛ چون ابراء حق مستلزم منت‌پذیری برای طرف مقابل است. از این رو، برای اینکه منتی بر وی تحمیل نشود، باید آن را عقد دانست تا عملی اختیاری محسوب گردد. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶: ۱۶).

۵. اگر عملی که به خودی خود مباح است، موجب اذلال نفس شود، آن عمل حرام و مرتکب‌شونده آن از عدالت ساقط خواهد شد. (تبریزی، ۱۴۲۶ق: ۷۰).

۶. صاحب جواهر دلیل عدم اجبار مفلس بر فروش منزلش را این‌گونه بیان می‌دارد: فروش مسکن سبب عسر و حرج و مشقتی است که تحمل نمی‌شود؛ هرچند این عسر و حرج به دلیل شرافتی باشد که در فقدان آن نقص و اذلال نفس است. (نجفی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۴: ۳۳۸).

۷. هر عملی که با عزت و آبروی مؤمن سازگار نباشد، حرام است. (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۹).

۸. پذیرش منت غالباً همراه با سختی و آزار روحی و نوعی ذلت تلقی می‌شود که نه افراد می‌پسندند بدون رضایتشان بر آنها اعمال شود و نه خودشان می‌توانند آن را بدون اذن و اجازه دیگران بر عهده آنان بگذارند. شاید گفته شود که شرع نیز همین عرف را از باب قاعده عزت و قاعده رفع حرج پذیرفته و امضا کرده است.

استفاده از لفظ «تحریم» توسط فقیه بزرگی مانند صاحب وسائل در این کتاب شریف [بَابُ تَحْرِيمِ اِذْلالِ الْمُؤْمِنِ وَ اِحْتِقَارِهِ] دلیل دیگری است بر این مدعا که عزت و ذلت جنبه تشریحی دارند.

۶. استثنائات قاعده

۱. در جایی که غرض عقلایی مطرح باشد، حتی در جاهایی هم که غرض مهم یا اهمی وجود داشته باشد، مانند اینکه قطع دست یا پا [با این که نوعی اذلال است] برای حفظ نفس فرد.

۲. در صورت عسر و حرج یا اضطرار، مانند بیان بعضی اختلالات و مشکلات شخصی یا خانوادگی پیش یک پزشک روانکاو برای معالجه. کسی که زندگی خانوادگی، شخصی و روابط اجتماعی او مختل شده است، زندگی روزمره او دچار اختلال شده است و نمی تواند ادامه بدهد.

۳. برای بی اثر ساختن شهادت شاهی که در امر قضا به قاضی معرفی شده، چنانچه اهل فسق و هرزگی باشد، سزاوار است که عیوب وی را در حضور دیگران بیان کند و غیبت او به این نحو جایز است. (دعموش عاملی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۴).

۴. استفاده از تاکتیک نرمش قهرمانانه در روابط بین الملل در برهه هایی برای مصالح جامعه اسلامی یا کسب منافع مهم تر اسلامی، که البته به اشارات و اذن ولی جامعه اسلامی نیاز دارد. نرمش قهرمانانه در عرصه دیپلماسی را می توان نوع خاصی از عزت طلبی دانست؛ سیره معصومان: دلیلی است بر این مدعا که برای نمونه می توان به صلح امام حسن (ع) اشاره کرد.

۷. نتیجه گیری و پیشنهادها

عزت لازمه حیات مطلوب فرد و جامعه است و در مقابل ذلت قرار دارد. حفظ عزت و عدم پذیرش ذلت صرفاً یک ارزش مهم اخلاقی نیست، ضمن اینکه ارزش های اخلاقی نیز برای ساری و جاری شدن در سبک زندگی فردی و اجتماعی به ورود در فتاوا و قوانین نیاز دارند تا ضمانت اجرایی لازم را کسب کنند. در این میان، باید دید فقه به عنوان تنظیم کننده افعال مکلفان برای صیانت از این گوهر ناب که دشمن درونی و بیرونی دارد، چه اقداماتی انجام داده است؟

احکام مرتبط با عزت و ذلت در ابواب مختلف فقه به صورت پراکنده و البته اغلب

فردی یافت می‌شوند، اما به صورت مستقل، منسجم و متقن به مقوله مهم فردی و اجتماعی «عزت» و «ذلت» در فقه پرداخته نشده است. قواعد و احکام موجود در این زمینه در حدی نیستند که فرد و اجتماع را ملزم به تحرک و فعالیت برای حفظ و ارتقای عزت و جلوگیری از ذلت کنند. باید توجه داشت که عزت مؤمن در طول عزت الهی است.

این پژوهش ثابت کرد که قاعده عزت، همانند سایر قواعد فقهی، به سبک علمی امکان طرح، اثبات و ارائه به مقلدان و مجتهدان گرامی را دارد، تا با کاربست آن به راحتی از این ودیعه الهی صیانت کنند و از مزایای آن بهره‌مند شوند.

قاعده عزت به سه دلیل از ادله اربعه: قرآن، حدیث و عقل قابل استناد است، اما گویاترین و گسترده‌ترین دلیل، احادیث‌اند، که مهم‌ترین آنها صحیح سماعه از امام صادق (ع) است که مستند به آیه عزت نیز است؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ يَرَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَاهُنَا «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُ» يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلاً يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۵)؛ خداوند عزوجل تمامی کارهای مؤمن را به خودش سپرده است، ولی این اجازه را به او نداده است که خود را خوار و ذلیل کند؛ مگر نشنیده‌ای که خداوند عزوجل می‌فرماید: «عزت، تنها برای خدا و رسولش و مؤمنان است». بنابراین شایسته و صحیح است که مؤمن عزیز باشد و ذلیل نگردد. خداوند، او را با ایمان و اسلام عزیز می‌گرداند.

این قاعده می‌گوید: «از آنجا که عزت و حفظ آن برای مسلمان، مسلمانان و جامعه اسلامی واجب است و در مقابل، هرگونه ذلت برای آن‌ها حرام است؛ هر اقدام و عملی که عزت مسلمان، مسلمانان و جامعه اسلامی وابسته به انجام آن باشد یا جلوی ذلت آن‌ها را بگیرد، انجامش واجب بوده و در مقابل هر اقدام و عملی که منجر به ذلت آنان گردد [چه آن فعل باعث ذلت خود فرد یا دیگران یا جامعه اسلامی شود] حرام است». از این رو، افعال و اعمال مسلمانان و جامعه اسلامی باید مطابق عزت آنها باشد و مسلمانان و جامعه اسلامی همواره باید عزیز باشند. قاعده عزت حالت انفعالی نداشته و انگیزه‌بخش است، به

وضع موجود راضی نیست و التزام به قاعده را برای رسیدن به وضع مطلوب ضروری می‌داند.

از ویژگی‌های دیگر این قاعده، شمول موضوعی گسترده آن در ابواب مختلف فقه است که نقش تعیین‌کننده‌ای در صیانت از حیثیات معنوی دارد و نیز در سطح کلان حافظ استقلال، عزت و شرافت مسلمانان و جامعه اسلامی است، این قاعده از ابعاد مختلف تفاوت‌های اساسی با قاعده نفی سیل دارد.

پژوهش حاضر نشان داد با اینکه بیش از یکصد قاعده فقهی در کتاب‌های فقهی ارائه شده است، هنوز فقه عظیم شیعه ظرفیت استخراج قواعد مهم و کاربردی نظیر قاعده عزت را دارد.

پیشنهاد می‌شود که مراکز علمی آینده‌پژوهی، با نگاه راهبردی به قاعده عزت، نیازهایی را که فراهم نکردن مقدماتش سبب ذلت حتی احتمالی جامعه اسلامی می‌شود احصا کنند و بر عملیاتی‌شدنش به کمک این قاعده اصرار ورزند.

امید است که محققان گرامی بر ابعاد گسترده و متنوع این قاعده کار علمی - پژوهشی انجام دهند و «عزت» - این هدف پنهان دشمن درون و برون - را حداقل در علم گسترده و پویای فقه از مهجوریت درآورند.

کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد (۱۳۶۲). *الخصال*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن فارس، زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*، چ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۹ق). *تفسیر القرآن العظیم*، چ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. ابن منظور، ابوالفضل (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، چ سوم، بیروت: دار الفکر.
۵. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹ق). *الإجارة*، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۶ق). *فرائد الأصول*، چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. بحر العلوم، محمد (۱۴۰۳ق). *بلغه الفقهيّة*، چ چهارم، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۸. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۹. تبریزی، جواد (۱۴۲۶ق). *تنقیح مبانی العروة - کتاب الاجتهاد و التقليد*، قم: دارالصدیقه الشهیدة.
۱۰. جمعی از مؤلفان (بی تا). *مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام*، قم: دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *سیره پیامبران در قرآن*، قم: اسراء.
۱۲. حلّی [علامه]، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. ----- (۱۴۱۴ق). *تذکره الفقهاء*، قم: مؤسسه آل البيت.
۱۴. حلّی [محقق]، جعفر (۱۴۰۷ق). *المعتبر فی شرح المختصر*، قم: مؤسسه سیدالشهداء (ع).
۱۵. حویزی، عبدعلی (۱۴۱۵ق). *تفسیر نورالتقلین*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چ چهارم، قم: اسماعیلیان.

۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخوئی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
۱۷. دعموش عاملی، علی (۱۳۸۲). دائرة المعارف اطلاعات و امنیت در آثار و متون اسلامی، ترجمه غلامحسین قاری مهباری و رضا گرمابدری، تهران: دانشگاه امام حسین(ع).
۱۸. سید رضی، محمد (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۱۹. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۱. طبرسی، ابوعلی الفضل (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۲. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین، چ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۳. طوسی، محمد (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام، چ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۴. عاملی، حر (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت.
۲۵. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱). فقه و عقل، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۶. قرطبی، محمد (۱۳۶۴). الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۷. قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۸. کاشف الغطاء، حسن (۱۴۲۲ق). أنوار الفقاهة / کتاب البیعه، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۲۹. کلینی، محمد (۱۴۰۷ق). الکافی، چ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. محقق داماد، سید محمد (۱۴۰۱ق). کتاب الحج، قم: چاپخانه مهر.

۳۱. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ق). *قواعد فقه، چ دوازدهم*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۲. مشهدی، سید روح‌الله (۱۴۱۰ق). *کنز الدقائق و بحر الغرایب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران: مؤسسه الطبع و النشر.
۳۳. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چ سوم*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۴. مصطفوی، محمدکاظم (۱۴۲۱ق). *القواعد - مائة قاعدة فقهیة، چ چهارم*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۵. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق). *اصول الفقه، چ پنجم*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۶. نجاشی، احمد (۱۳۶۵). *رجال النجاشی، چ ششم*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. نجفی، محمدحسن (۱۴۱۳ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، قم: مؤسسه معارف الاسلامیة.
۳۸. نراقی، مولی احمد (۱۴۱۵ق). *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۳۹. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۴۰. ورام، ابن ابی فراس، مسعود (۱۴۱۰ق). *تنبيه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورام*، قم: مکتبه فقیه.

References

- The Holy Quran.

1. A group of authors (Bita). *Journal of the jurisprudence of the Ahl al-Bayt (peace be upon them)*, Qom: Department of the Encyclopedia of Islamic jurisprudence on the religion of the Ahl al-Bayt (peace be upon them). (in Persain)
2. Alidoost, Abolghasem (1381). *Jurisprudence and Reason*, Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought. (in Persain)
3. Ameli, Harr (1409 AH). *Details of Shiite means to study Sharia issues*, Qom: Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
4. Ansari, Morteza (1416 AH). *Freud of Principles*, 5th, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)

5. Bahr al-Ulum, Muhammad (1403 AH). *Journal of Jurisprudence*, 4th ed., Tehran: Publications of Al-Sadiq School. (in Arabic)
6. Bahrani, Yusuf (1405 AH). *The gardens of the publisher in the provisions of the pure progeny*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
7. Dammush Ameli, Ali (1382). *Encyclopedia of Information and Security in Islamic Works and Texts*, translated by Gholam Hossein Qari Mahyari and Reza Garmabdari, Tehran: Imam Hossein University. (in Persain)
8. Hali [researcher], Ja'far (1407 AH). *Authorized in the brief explanation*, Qom: Sayyid al-Shuhada Foundation, peace be upon him. (in Arabic)
9. Halli [Allama], Hasan Ibn Yusuf (1413 AH). *Rules of rulings in the knowledge of the lawful and the forbidden*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
10. Halli [Allama], Hasan Ibn Yusuf (1414 AH). *Note of jurisprudence*, Qom: Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
11. Havul, Abdul Ali (1415 AH). *Tafsir Noor al-Thaqalin*, research by Seyyed Hashem Rasooli Mahallati, 4th quarter, Qom: Ismailis. (in Persain)
12. Ibn Babawiyah, Muhammad (1362). *Al-Khasal*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
13. Ibn Faras, Zakaria (1404 AH). *Dictionary of Language Comparisons*, Vol. I, Qom: Publications of the Islamic Propaganda Office. (in Arabic)
14. Ibn Kathir, Ismail (1419 AH). *Interpretation of the Great Qur'an*, Vol. I, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)
15. Ibn Manzoor, Abolfazl (1414 AH). *Arabic Language*, Ch III, Beirut: Dar Al-Fikr. (in Arabic)
16. Isfahani, Mohammad Hussein (1409 AH). *Al-Ijara*, Ch II, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
17. Javadi Amoli, Abdullah (1385). *The biography of the prophets in the Quran*, Qom: Isra'. (in Persain)
18. Kashif al-Ghatta', Hassan (1422 AH). *The Fields of Jurisprudence / Book of Sale*, Najaf: The Founder of Discovery Foundation. (in Arabic)
19. Khoei, Seyyed Abolghasem (1418 AH). *Encyclopedia of Imam Al-Khoei*, Qom: Foundation for the Revival of the Works of Imam Al-Khoei. (in Arabic)
20. Klini, Muhammad (1407 AH). *Al-Kafi*, Ch. IV, Tehran: Islamic Library. (in Arabic)
21. Mashhadi, Sayyid Ruhollah (1410 AH). *The Treasure of Minutes and the Sea of Strangers*, research by Hossein Dargahi, Tehran: Printing and Publishing Institute. (in Arabic)
22. Mohaghegh Damad, Seyyed Mohammad (1401 AH). *Al-Hajj Book*, Qom: Mehr Printing House. (in Arabic)
23. Mohaghegh Damadah, Sayyid Mustafa (1406 AH). *Rules of Jurisprudence*, Ch. 12, Tehran: Islamic Sciences Publishing Center. (in Persain)
24. Mustafavi, Hassan (1430 AH). *Research in the words of the Holy Quran*, Ch III, Beirut: Dar al-Kitab al-Almiya. (in Arabic)
25. Mustafavi, Mohammad Kazem (1421 AH). *The rules-one hundred rules of jurisprudence*, Ch. IV, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)

26. Muzaffar, Mohammad Reza (1430 AH). *Principles of Jurisprudence*, Ch. 5, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
27. Najafi, Mohammad Hassan (1413 AH). *The Jewel of Theology in the Explanation of Islamic Laws*, Qom: Islamic Knowledge Foundation. (in Arabic)
28. Najashi, Ahmad (1365). *Rijal al-Najashi*, Ch 6, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
29. Naraqī, Mullah Ahmad (1415 AH). *Documentary of Shiites in the rules of Sharia*, Qom: Al-Bait Foundation. (in Arabic)
30. Nouri, Mir Hossein (1408 AH). *Mustadrak al-Wasa'il wa Mustanbat al-Masa'il*, Beirut: Al-Bait Foundation. (in Arabic)
31. Qomi, Abu al-Qasim (1417 AH). *The spoils of the days in matters of halal and haram*, Qom: Publications of the Office of Islamic Propaganda. (in Arabic)
32. Qurtubi, Muhammad (1364). *Al-Jame 'Lahkam Al-Quran*, Tehran: Nasser Khosrow. (in Arabic)
33. Syed Razi, Muhammad (1414 AH). *Nahj al-Balaghah*, Qom: Nahj al-Balaghah Foundation. (in Arabic)
34. Tabarsi, Abu Ali Al-Fadl (1372). *Majma 'al-Bayan fi Tafsir al-Quran*, Ch III, Tehran: Nasser Khosrow. (in Arabic)
35. Tabatabai, Seyed Mohammad Hussein (1417 AH). *Al-Mizan Fi Tafsir Al-Quran*, Ch 5, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
36. Tabrizi, Javad (1426 AH). *Refining the principles of Arwa - the book of ijihad and imitation*, Qom: Dar al-Sadiqah al-Shuhada. (in Arabic)
37. Tarihi, Fakhreddin (1416 AH). *Bahrain Assembly*, 3rd ed., Tehran: Mortazavi Bookstore. (in Arabic)
38. The second martyr, Zayn al-Din (1413 AH). *The school of understanding up to the refinement of the laws of Islam*, Qom: Islamic Knowledge Foundation. (in Arabic)
39. Tusi, Muhammad (1407 AH). *Tahdhib al-Ahkamah*, Ch. IV, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya. (in Arabic)
40. Waram Ibn Abi Firas, Masoud (1410 AH). *Tanbih al-Khawatir wa Nazha al-Nawazir al-Ma'ruf*, Varam Collection, Qom: Maktab al-Faqih. (in Arabic)